

مکان‌های مارگریت دوراس

گفت‌وگوی
میشل پُرت - مارگریت دوراس
ترجمهٔ قاسم روبین



مکانهای مارگریت دوراس

گفت‌وگوی

میشل پُرت - مارگریت دوراس

ترجمهٔ قاسم رویین



نشر اختران

سرشناسه	دوراس، مارگریت، ۱۹۱۴-۱۹۹۶ م.
عنوان و پدیدآورنده	مکانهای مارگریت دوراس / گفت و گوی میشل پُرت و مارگریت دوراس / ترجمه قاسم روبین.
مشخصات نشر	تهران: اختران، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	۱۰۶ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۰۵۳-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا.	
یدداشت	عنوان اصلی: <i>Les Lieux de Marguerite Duras</i> , 1978
موضوع	دوراس، مارگریت، ۱۹۱۴-۱۹۹۶ م. - مصاحبه‌ها
موضوع	نویسندگان فرانسوی - قرن ۲۰ م. - مصاحبه‌ها
شناسه افزوده	پورت، میشل
شناسه افزوده	Porte, Michelle
شناسه افزوده	روبین، قاسم، ۱۳۲۳ - مترجم
رده‌بندی کنگره	۱۳۹۴ ی ۸ / ۴۴ و / PQ ۲۶۱۵
رده‌بندی دیویی	۹۱۲/۸۴۲:
شماره کتابشناسی ملی	۳۹۶۰۰۹۲:

این کتاب ترجمه‌ای است از: *Les Lieux de Marguerite Duras* Ed. Minuit, Paris, 1978



نشر اختران

مکانهای مارگریت دوراس

گفت و گوی میشل پُرت و مارگریت دوراس

مارگریت دوراس

مترجم: قاسم روبین

آماده‌سازی جلد: بتی بریران

نوبت چاپ: نخست ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: پارسیان - چاپ و صحافی: بهمن

کارگر جنوبی، روانمهر، پ ۱۵۲، ط ۱، تلفن: ۶۶۴۱۰۳۲۵ و 090Akhtarar فروشگاه: ۶۶۴۱۱۴۲۹

www.akhtararbook.ir

irfo@akhtararbook.ir

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۹۷-۸۸-۳

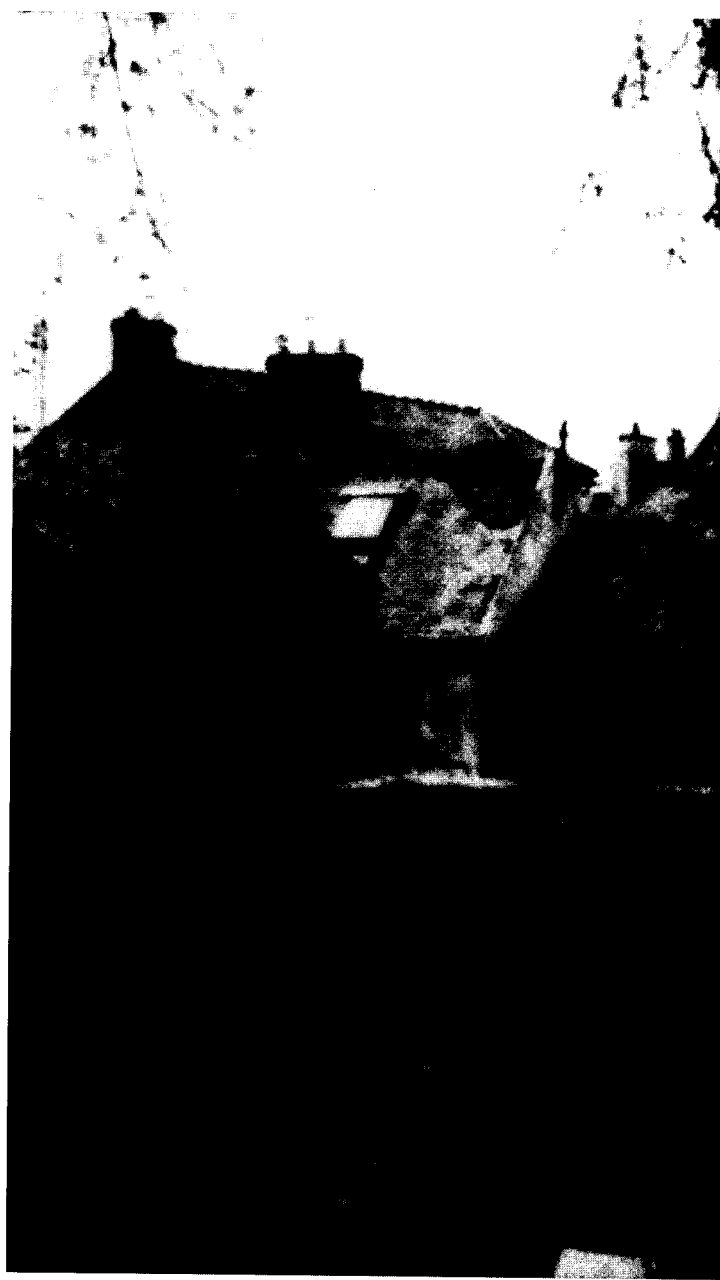
همه‌ی حقوق محفوظ است

بها: ۹۵۰۰ تومان

کتاب حاضر حاصل گفت‌وگوهایی است که میشل پُرت در سال ۱۹۷۷ با دوراس انجام داده و تهیه نسخه تصویری آن به عهده مؤسسه ملی سمعی و بصری پاریس بوده و در ماه مه همان سال با عنوان مکانهای مارگریت دوراس از تلویزیون فرانسه (شبکه یک) پخش شده است.

مارگریت دوراس: می‌شود ساعتها دربارهٔ این خانه و این باغچه حرف زد، همه‌جای این خانه برایم آشناست، تماماً. می‌دانم که محل قبلی درها کجا بود، دیواره‌های آبگیر چطور بود و گل و گیاهها و حتی علفهای هرز کجا می‌رویدند. همه‌جای این خانه برایم آشناست.





Je fais des films pour occuper
mon temps. Si j'avais la force
de ne rien faire je ne ferais rien.
C'est parce que j'ai pas la force
de ne m'occuper à rien que je fais
des films. Pour aucune autre raison.
C'est là le plus vrai de tout ce
que je peux dire sur mon entreprise.

Dung

دستخطی از دوراس

[بند اول ص ۱۱]

میشل پُرت: شما، خانم مارگریت دوراس، نوشته‌اید «فیلم می‌سازم تا اوقاتم را پُر کنم، اگر توان این را می‌داشتم که هیچ کاری نکنم، دست به هیچ کاری نمی‌زدم. چون توان این را ندارم که دست به هیچ کاری زنم، فیلم می‌سازم؛ دلیل دیگری وجود ندارد. واقعی‌ترین دلیل اشتغال به این کار همین است.»
م. د: همین‌طور است.

م. پ: آیا ممکن است به همین سیاق بگویید که «چون توان این را ندارم که دست به هیچ کاری زنم، کتاب می‌نویسم»؟

م. د: زمانی که کتاب می‌نوشتم به گمانم در همچو وضعیتی نبودم، نه. این وضعیت مال ایامی است که هر روز نوشتن و نوشتنِ مدام را عملاً متوقف کردم، فیلم ساختم. بله، وقفه ایجاد کردم... مهم‌ترین چیز را، همین نوشتن را، متوقف کردم. البته دلایلی که برای نوشتن داشتم، در اساس، برایم ناآشناست؛ دلایل حرفی هم که الان زدم شاید همین باشد. شگفتی برای من وقتی است که همه نوشتن را کنار بگذارند. یک جور ستایش باطنی دارم برای آنهایی که دیگر نمی‌نویسند، و عیناً برای آنهایی که دیگر فیلم نمی‌سازند.

م. پ: خیلی از فیلم‌ها تان را در فضای داخلی خانه‌ای ساخته‌اید که منفک از فضای بیرون است.

م. د: بله، در اینجا ساخته‌ام، در این خانه. هر بار که به این خانه می‌آیم، شوق فیلم ساختن پیدا می‌کنم. مکان گاهی آدم را سرشوق می‌آورد. شاید اصلاً در تصورات هم نگنجد که مکان یک همچو تأثیر و توانی دارد. تمام زنهای کتابهای من توی این خانه سکونت کرده‌اند، همه‌شان. ساکن شدن در مکان

فقط از عهده زنها برمی آید، نه مردها. لُل و. اشتاین، آنماری استرتر، ایزابل گرانژه و ناتالی گرانژه مقیم این خانه بوده‌اند، بله، زنهای جور و اجور. گاهی که قدم به این خانه می‌گذارم احساس می‌کنم که با انبوهی از زنها روبه‌رو هستم. این خانه مسکونی من هم بوده، درست. به گمانم بیشتر از همه جای دنیا ساکن اینجا بوده‌ام. از دیگر زنها که حرف می‌زنم به‌نظم می‌رسد که شامل خودم هم می‌شود. انگار قرار بوده همه‌مان معروض اینجا باشیم. زمانه‌ای که زنها را احاطه کرده زمانه ماقبل کلام است، زمانه ماقبل انسان. مرد وقتی در تبیین امور ناتوان بماند موجود از دست رفته‌ای می‌شود، غرقه تیره‌بختی، موجود سردرگم. مرد دچار عارضه حرافی است، زنها ولی این‌طور نیستند. تمام زنهایی که در اینجا، توی این خانه دیده‌ام خاموشند، در ابتدا خاموشند، بعدش معلوم نیست چه پیش می‌آید، به هر حال در ابتدا خاموشند، خاموشی طولانی. زنها رسوب کرده‌اند اینجا، تنیده‌اند با در و دیوار، عجین شده‌اند با اشیای توی اتاق. وقتی اینجا هستم، می‌بینم که نباید هیچ‌نظمی را برهم بزنم، طوری باید رفتار کنم که انگار این مکان، این اتاق، غافل بماند از حضور من، از حضور این زنی که جایش همین‌جا بوده. بله، از حرفم پیداست که اشاره‌ام به سکوت مکانها هم هست.

میشه می‌گوید که زنان جادوگر حدوداً از قرون وسطی پا به عرصه گذاشته‌اند. مردها رفته بوده‌اند به جبهه جنگ، جنگهای اربابان یا جنگهای صلیبی، زنها توی دهات کاملاً تنها مانده بوده‌اند، منزوی، ماهها و ماهها در جنگل و توی دخمه‌ها تنها بوده‌اند. بله، این‌طوری است، از پس آن انزوا، که برای زنهایی مثل ما تصورناپذیر است، شروع کرده‌اند به حرف زدن با درختها، با گیاه و علف، با وحوش. در واقع قدم گذاشته‌اند به عرصه... یا چه می‌دانم، به شعورآفرینی، در قلمرو طبیعت، و به عبارتی بازآفرینی شعور.



درک و شعوری احتمالاً متعلق به ماقبل تاریخ، می‌دانید که، آن دو دوره را به هم ربط داده‌اند. بله، اسم آن زن‌ها را هم گذاشته‌اند جادوگر. بعد هم همه‌شان را سوزانده‌اند. گفته می‌شود که تعدادشان حدود یک میلیون بوده. بله، از قرون وسطی تا آستانه عصر روشنگری. زن‌ها را می‌انداخته‌اند توی آتش، بله، تا

حالا بخون خنک...

م. پ: این زنهایی که توی فیلم‌ها تان می‌بینیم یا در کتاب‌ها تان، مشخصاً زنِ توی کتابِ ناتالی گرانژه - در واقع ایزابل گرانژه - و الیزابت آلیسون (در گفتا که خراب اولی) و یا ورا باکستر آیا در شمار همان زنهای جادوگر مورد اشاره می‌شده به حساب می‌آیند؟

م. د: ما زن‌ها هنوز در همان مرحله‌ایم، بله، در همان دوره، تکان هم نخورده‌ایم. من توی همین خانه خودم را ربط داده‌ام با این باغچه، ولی مردها درمی‌مانند از ایجاد همچو ربطی با محیط و مکان زندگیشان.



م. پ: تقریباً در تمام فیلمهای شما یک همچو محیط محصورى را می بینیم، در خانه، در پارک، در جنگل.

م. د: بله، جنگل ربط دارد با پارک. پارک آستانه جنگل است، خبر از جنگل می دهد. در گفتا که خراب اولی هم پارک هست، در آوای هند هم همین طور، یا مثلاً در ناتالی گرانژه. در زردینه خورشید یک پارک تاریک هست، با سگهایی که مال یهودیها هستند. جنگل در حکم منع است. راستش، نمی دانم چرا جنگل را آورده ام توی کتاب زردینه خورشید. اسمش را می گذارم جنگل خانه به دوشی، جنگل یهودیها. ربط بین این جنگل و جنگل کتاب گفتا که... برایم روشن نیست؛ مردم از جنگل گفتا که... هراس دارند، قشر بورژوا هراس دارد از این جنگل، مردها هم همین طور، و برای همین است که قلع و قمع می کنند. ولی ما، ما زنها، درمی آمیزیم با جنگل، می بینید که، قرار می گیریم در آن. مردها می روند جنگل به قصد شکار، به قصد مجازات، مراقبت.